

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان مرحوم محقق خوئی

مرحوم محقق خوئی قدس سره در جلد پنجم کتاب «محاضرات» صفحه 113 می‌فرمایند: اگر کسی قائل شود همان‌طور که در علت و معلول تکوینی، تأثیر و تأثر وجود دارد، در علت و اسباب شرعی نیز همان نحو تأثیر وجود دارد، بطلان آن خیلی واضح است. چه آن‌که با قطع نظر از این‌که احکام شرعی امور اعتباری محض اند و رفع و وضع آنها در اختیار شارع است، در علت و معلول تکوینی دو جهت است که حتماً و عقلاً باید موجود باشند و هیچ کدام از آنها در اسباب شرعی یا وجود ندارد و یا لازم نیست که موجود باشد؛ **اولین جهت** عبارت است از عنوان معاصرت.

بدین معنا که علت و معلول باید در یک زمان باشند. در علت‌های تکوینی، علت تامه با معلول — هرچند رتبه علت مقدم است — معاصر با یکدیگر هستند؛ درحالی که در اسباب شرعی چنین نیست. ممکن است یک سبب شرعی مقدم باشد، یا مقارن باشد و یا حتی ممکن است متأخر از حکم شرعی باشد.

خصوصیت دوم آن است که در علت و معلول تکوینی، باید بین علت و معلول **سنخیت** باشد و از نظر ذاتشان مناسخت داشته باشند؛ مثلاً آتش هیچ سنخیتی با برودت ندارد و یا آب با حرارت هیچ سنخیتی ندارد، بلکه سنخیت آتش با حرارت است. لذا، بین علت و معلول تکوینی همیشه سنخیتی وجود دارد و به همین دلیل است که در فلسفه آثاری را در احکام علت و معلول مترتب می‌کنند؛ اما در علت و اسباب شرعی — (مانند غسل و صلاة) — سنخیت لازم نیست. بنابراین، کسی نباید چنین توهم کند که همان‌طور که بین علت و معلول در تکوینیات واقعاً تأثیر وجود دارد، در شریعیات نیز چنین تأثیر و تأثر واقعی بین سبب و مسبب وجود داشته باشد.

اشکال به فخرالمحققین

ایشان می‌فرمایند: فخرالمحققین می‌گوید اسباب شرعی عنوان معرف دارد. مقصود از معرف چیست؟ آیا مقصود از معرفات این است که اینها خودشان موضوع برای احکام شرعی هستند؟ خودشان موضوعند یا شارع اینها را در موضوع احکام شرعی قرار داده است و نتیجه این می‌شود که همان‌طور معلول به انتفای علت از بین می‌رود، حکم نیز به انتفای موضوع از بین برود.

اگر این باشد، مطلب، مطلب درستی است که بگوییم اسباب شرعی به عنوان معرفات هستند و مقصود از معرفات این است که

خودشان موضوع برای احکام شرعیه هستند.

در باب صلاة، وجوب صلاة برای مکلفی که أدرك الوقت، وضع شده است؛ مکلفی که قبل از وقت نمرده باشد. اگر مکلفی قبل از وقت صلاة ظهر بمیرد، صلاة ظهر برای او نیست، اما مکلفی که وقت را درک کند، عنوان موضوع را دارد و معنایش این است که با انتفای موضوع حکم منتفی می‌شود؛ اما دیگر به این معنا نیست که با تعدد موضوع حکم هم متعدد می‌شود؛ بلکه نسبت به تعدد حکم و عدم تعدد آن هیچ نقشی ندارد.

پس، سبب شرعی عنوان موضوع را برای حکم شرعی دارد؛ یعنی بول موضوع است برای وجوب وضو، نوم نیز موضوع برای وجوب وضو است؛ حال، آیا به تعدد موضوع حکم می‌تواند متعدد باشد؛ اگر واقعاً قرینه‌ای داشتیم بر این که این موضوع متعدد است، حکم هم متعدد می‌شود؛ همان حرفی که مرحوم نائینی نیز بیان نمودند که احکام، به تعدد موضوع انحلال پیدا می‌کند.

بنابراین، اگر گفتیم که سبب شرعی معرف است؛ یعنی: موضوع بود، حکم انحلال پیدا می‌کند؛ مگر این که قرینه‌ای داشته باشیم بر این که أحدهما علی سبیل منع الخلو موضوع دارد. لذا، روی این بیان که ما بگوییم معرف یعنی موضوع، به آن نتیجه‌ای که فخرالمحققین می‌گوید، نمی‌رسیم. مرحوم فخرالمحققین مسأله را تمام کرد و گفت سبب شرعی، معرف باشد؛ که معرف را دیروز معنا کردیم به نشانه، مرآت و علامت؛ پنج چیز می‌تواند علامت برای یک حکم قرار بگیرد و لذا قائل به تداخل شد. در جواب می‌گوییم: اگر معرف به معنای موضوع باشد، حکم به تعدد موضوع منحل می‌شود؛ مگر در جایی که قرینه داشته باشیم بر این که موضوع أحدهما علی سبیل منع الخلو است.

احتمال دیگر در کلام مرحوم فخرالمحققین

ایشان در ادامه می‌فرمایند: البته طبق یک احتمال دیگر می‌توانیم بگوییم کلام فخرالمحققین درست است؛ و آن احتمال این است که بگوییم معرف بودن اسباب شرعیه یعنی کاشف از موضوعند. بنابراین، هنگامی که مولا می‌گوید: «إذا قلت فتوضاً»، خود بول موضوع نیست؛ بلکه بول کاشف از یک موضوع واقعی است و از آن حکایت می‌کند؛ و به عنوان مثال، اسمش را «حدث» فرض کنید. بعد هم که می‌فرماید: «إذا نمت فتوضاً»، بگوییم نوم نیز حاکی از همان موضوع واقعی است. طبق این بیان نتیجه آن می‌شود که ممکن است مولا ده تا سبب را ردیف کند و همه حاکی از همان موضوع واقعی باشند. در این صورت، به قول فخرالمحققین می‌رسیم که باید قائل به تداخل شویم.

اشکال این احتمال

ایشان می‌فرمایند این احتمال دوم بر خلاف ظاهر ادله است و از ظاهر ادله نمی‌توانیم چنین مطلبی را استفاده کنیم. در همین رابطه، در برخی از کلمات وقتی می‌خواهند کلام فخرالمحققین را مورد تحقیق قرار دهند، می‌گویند: شما مقصودتان از معرف چیست؟ آیا مقصود معرف الحكم است یا معرف الشرط؟ بر اساس هر کدام احتمالات و نکاتی را مطرح می‌کنند، که دیگر لزومی به بیان آن بعد از این بیان مرحوم آقای خوئی قدس سره نیست. این تمام کلام در این تفصیل؛ نتیجه این شد که نظریه مشهور مبني بر آن که اصل عدم تداخل اسباب است، را تا اینجا تقویت کردیم و این تفصیل‌ها تفصیل درستی نیست.

بحث اخلاقي: انواع و اقسام عقل و فوايد عقل

روایتي از امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به عقل و فواید عقل نقل شده است که واقعاً از چیزهایی که انسان باید در خودش تقویت کند، عقل است؛ خداوند به هر کسی به اندازه خودش عنایت کرده است، منتهی این گونه نیست که بگویم مقابل تقویت نیست؛ بلکه اعمال و کارهایی که انسان انجام می‌دهد در عقل انسان دخالت دارد و قابل تقویت است.

حضرت علي عليه السلام می‌فرماید: **العقل نوعان، عقل الطبع و عقل التجربة — عقل بر دو نوع است؛ 1) عقلي که در طبیعتی هر انسانی وجود دارد و 2) عقلي که از راه تجربه به دست می‌آید — وكلاهما يؤدّيان للمنفعة — هر دو انسان را به نفع و صلاح می‌رساند — والموثوق به صاحب العقل والدین — آدم رستگار کسیاست که هم عقل دارد و هم دین — ومن فاة العقل والمروة کسی که عقل نداشته باشد، یعنی اگر کسی عقلش را کنار گذاشت، مروّت و مردانگی‌اش را هم کنار گذاشت فرأس ماله المعصية — سرمایه‌چنین شخص معصیت است؛ یعنی همه وجود او را معصیت می‌گیرد. از این استفاده می‌شود که آدم گناهکار، آدمی است که اهل تعقل نیست؛ آدم عاقل گناه نمی‌کند.**

□□□□ **وصديق كل امرئ عقله وعدوه جهله — دوست هر کسی عقل او است و دشمنش جهالت و نادانی اوست — وليس العاقل من يعرف الخير من الشر — به کسی که خوب را از بد بتواند تشخیص دهد، عاقل نمی‌گویند — ولكن العاقل من يعرف خير الشرين — بلکه عاقل کسی است اگر دو تا شرّ در مقابل او قرار دادند، بتواند خیر الشرین را تشخیص دهد — ومجالسة العقلاء تزيد في الشرف — تا می‌رسد به این عبارت که — وعلي العاقل أن يحصي علي نفسه مساويها — عاقل کسی است که بدی‌های خود را می‌شمارد آن کسی که فکر می‌کند اصلاً کار بد انجام نمی‌دهد، این نیز نوع بی‌عقلي است؛ بالاخره انسان محل خطا و بدی است، منتهی بدی مراتب دارد، یک مرتبه‌اش همین است که در نوع مردم وجود دارد؛ زیاد حرف زدن یک بدی است؛ انسان در مجلسی بنشیند و میل داشته باشد که حرف بزند، زیاده‌گویی یک نوع بدی است؛ کلامی که در آن نفع مالی لازم یا دینی برای انسان، نفع دنیوی یا اخروی نداشته باشد، همه‌اش می‌شود زیاده‌گویی.**

طبق این بیان امیرالمؤمنین علیه السلام انسان مساوی در دینش را حساب کند؛ ببیند امروز نماز صبح را اول وقت خوانده است یا نخوانده، نماز صبح را که خوانده‌ها نشاط خوانده است یا بی‌نشاط، آیا بعد از نماز صبح تعقیبات نماز را انجام داده‌ها نداده، از اول صبح تا کنون توجهش به خدا کم بوده یا زیاد؛ و همچنین در اظهار نظر و فکری که می‌کند، ببیند این فکرش اصلاً درست است یا نه؟

در همه شؤون و مسائل علمی، اجتماعی و سیاسی ببیند که واقعاً در داخل منزل، بیرون منزل، برخورد با هم مباحثه و برخورد با استاد چه می‌کند؛ واقعاً اینجا عرض کنم یکی از چیزهایی که در حوزه ما به فراموشی سپرده می‌شود، این است که آن احترام و حرمتی که در قدیم طلبه‌ای که مثلاً سال اول بود نسبت به سال دوّمی داشت، حاضر بود بروی پیش او بنشیند زانوی ادب بزند و درس یاد بگیرد؛ اما اکنون این طور نیست، طلبه‌ای که سال اول است که وارد حوزه شده، خودش را با کسی که مرجع تقلید است یکی می‌داند.

هم‌چنین در مورد روابط بین طلبه و استاد که در حوزه استاد کسی است که هیچ وقت فکر نکند استاد است؛ از طرف دیگر هم گفته‌اند استاد کسی است که هر روزی که درس می‌دهد، بعد از درسش بین خودش و خدا بگوید **أعاذنا الله** از جهلی که من دارم.

استاد باید خضوعش نسبت به خداوند، نسبت به طلبه‌ها و نسبت به دیگران خیلی زیاد باشد؛ والا استاد هم نیست. در مورد طلبه‌ها هم همین‌طور، واقعاً تعبدی در حوزه قدیم ما بود، (اینکه می‌گویم قدیم، منظور خیلی قدیم نیست، بلکه یعنی بیست سال پیش)،

اصلاً انسان نسبت به بزرگان حیائی داشت، اما متأسفانه الآن خیلی کم رنگ شده است و لازم است که اینها را حفظو احیا کنیم.

حضرت در ادامه می‌فرمایند: — **فيجمع ذلک في صدره** — می‌فرماید این مساوی را در دلش جمع کند یا یک جایی بنویسد — **ويعمل في ازلتها** — شروع کند در این کهن‌ها را از بین ببرد؛ یعنی انسان واقعاً غزش‌ها و مشکلات خودش را دائماً باید بررسی کند. من یک وقت دیگر هم عرض کردم که به نظر من انسان اگر در دل خودش واعظ نداشته باشد، واعظ بیرونی فایده ندارد؛ واعظ بیرونی برای این است که واعظ درونی را ایجاد کند. واعظ درونی است که اگر همراه آدم باشد، می‌خواهد انسان تنها باشد و یا در جمع باشد، انسان را میتواند حفظ کند. اینهم زمان می‌برد، فکر نکنیم که یک روز و دو روز، یک ماه و دو ماه می‌شود آن را بدست آورد.

از دیگر چیزهایی که انسان باید فکر کند این است که حالا در این سنین، انسان صبح که از خانه بیرون می‌رود امیدوار است که باز گردد، اما نسبت به سال‌های آخر عمر که هر انسانی معمولاً پیر می‌شود، فرقی هم نمی‌کند پولدار باشد یا غیر پولدار، عالم باشد یا غیر عالم، آن سنین ایام تنهایی است، از هم‌اکنون است که انسان باید کاری کند که اشتیاقش به لقاء خداوند زیاد شود و به فکر آن زمان از هم‌اکنون باشد؛ این که می‌گویند مثلاً در تعقیب نماز صبح صد مرتبه «**أستجير بالله من النار**» و یا آن که صد بار بگوید «**أَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّةَ**»، برای این است که ما را تربیت کند تا همیشه به یاد آن زمان باشیم. اگر به یاد آن وقت باشیم همه چیز برای ما آسان می‌شود. راهش هم آن است که محاسبه نفس کنیم. امیدواریم که خداوند همه ما را مورد عنایت قرار دهد. والسلام.